

باشد ، از آن بایدهال نزدیک‌تر باشد و بدینجهت کلی‌تر باشد . ادبیات و هنر انقلابی باید بآفرینش چهره‌های متنوع از زندگی واقعی پردازد و به توده‌ها یاری دهد که تاریخ را به پیش برانند . فی‌المثل ، بعضی‌ها از گرسنگی و سرما رنج می‌برند و قربانی ستم‌اند ، ولی برخی دیگر انسانها را استثمار میکنند و بر آنها ستم روا میدارند . این واقعیت در همه جا بچشم می‌خورد و مردم آنها را پیش پا افتاده و مبتذل می‌انگارند . ولی نویسندگان و هنرمندان توانائی اینرا دارند که این پدیده‌های روزانه را منسجم گردانند ، تضادها و مبارزات درونی آنها را بشکل تپیک بیان کنند و باین طریق آثاری بوجود آورند که بتواند توده‌های مردم را بیدار کند ، آنها را بشور و شوق در آورد ، بوحدت و مبارزه برای تغییر محیط زیست خود فرا خواند . این وظایف بدون چنین ادبیات و هنری نمیتواند انجام گیرد و یا اینکه با تأثیر و سرعت لازم نمیتواند انجام گیرد .

توده‌ای کردن و بالا بردن سطح ادبیات و هنر بچه معنی است ؟ چه رابطه‌ای میان ایندو وظیفه وجود دارد ؟ آثاری که در سطح توده‌های مردم است ، ساده‌تر است و آسان‌تر فهمیده میشود و از اینجهت زودتر مورد قبول توده‌های مردم زبان ما واقع میشود . آثاری در سطح بالاتر چون ظریفترند ایجاد آنها نسبتاً دشوار است و در لحظه کنونی بخش آنها در بیان توده‌های مردم معمولاً چندان آسان و سریع صورت نمیگیرد .

مسئله‌ای که اکنون کارگران ، دهقانان و سربازان با آن روبرو هستند ، چنین است : آنها هم‌اکنون در نبردی سخت و خونین با دشمن درگیرند و چون در اثر سلطه متمادی طبقه فئودال و بورژوازی ، بیسواد و تحصیل نکرده هستند ، نیاز مبرم دارند باینکه جنبش پرموده‌ای برای آشنائی با فرهنگ برپا شود . آنها مصرانه خواستار فرهنگ و آموزش

و همچنین آثار ادبی و هنری هستند که نیازمندی‌های مبرم آنها را برآورده سازد و برای آنها بآسانی قابل هضم باشد ، بطوریکه شور و شوق آنها در مبارزه برانگیخته شود ، ایمانشان به پیروزی استوار گردد ، همبستگی‌شان تقویت یابد تا يك دل و يك جان علیه دشمن برزنند . آنچه آنها قبل از هر چیز بدان نیازمندند ، ” گل نشانیدن بر پارچه زربفت “ نیست ، بلکه ” هدیه زغال در روز برفی “ است . از اینجهت در شرایط فعلی ، توده‌ای کردن ادبیات و هنر عاجل‌ترین وظیفه است . کم‌بها دادن و یا نادیده گرفتن آن خطاست .

مع الوصف توده‌ای کردن و بالا بردن سطح را نمیتوان بطور مطلق از هم جدا ساخت . اکنون این امکان هست که برخی از آثاری را که کیفیت عالی دارند ، بمیان توده‌ها برد ، از طرف دیگر سطح فرهنگی توده‌ها پیوسته بالا میرود . اگر کار توده‌ای کردن ما همیشه در يك سطح بماند ، اگر ماهها و سالها فقط يك کالا تولید شود ، اگر همیشه همان ” گاوچران کوچولو “ (۶) و همان کلمات : ” آدم ، دست ، دهان ، کارد ، گاو ، گوسفند “ (۷) عرضه شود ، در آنصورت چه فرقی است میان آنکه آموزش میدهد و آنکه آموزش میگیرد ؟ این توده‌ای کردن چه معنایی میتواند داشته باشد ؟ مردم خواستار توده‌ای کردن آثار ادبی و هنری و سپس ارتقاء آن بسطح عالیتري هستند ؛ آنها میخواهند که سطح ماه و سال و سال بسال ارتقا بیابد . در اینجا توده‌ای کردن بمعنای قابل فهم کردن برای مردم است و بالا بردن سطح بمعنای بالا بردن آن برای مردم است . چنین بالا بردنی از خلاء شروع نمیشود و در چهار دیواری محدود نمیماند ، بلکه براساس توده‌ای کردن مبتنی است . این بالا بردن بوسیله توده‌ای کردن معین میشود و در عین حال آنرا نیز

هدایت میکند. در چین تکامل انقلاب و فرهنگ انقلابی ناموزون است و گسترش آنها بطور تدریجی صورت میگیرد. در حالیکه در یک جا ادبیات و هنر توده‌ای شده و سطح آنها بر این پایه بالا رفته‌است، در جای دیگر هنوز توده‌ای کردن آغاز نشده‌است. از اینرو تجربه مثبتی که ما در یک نقطه در مورد توده‌ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح ادبیات و هنر بر پایه توده‌ای کردن آنها بدست آورده‌ایم، ممکن است در نقاط دیگر مورد استفاده قرار گیرد و کار توده‌ای کردن و بالا بردن سطح را در آن نقاط هدایت نماید و آنها را از کجرویهای بسیاری مصون بدارد. در مقیاس بین‌المللی تجربه مثبت کشورهای خارجی و بویژه اتحاد شوروی نیز میتواند راهنمای ما باشد. از اینرو در نزد ما بالا بردن سطح ادبیات و هنر بر اساس توده‌ای کردن مبتنی است و در عین حال توده‌ای کردن بوسیله بالا بردن سطح هدایت میشود. درست باین دلیل است که کار توده‌ای کردن، بمعنائی که ما میفهمیم، نه فقط مانعی بر سر راه بالا بردن سطح نیست بلکه بعکس پایه‌ایست برای بالا بردن سطح در مقیاس محدود کنونی و همچنین شرایط لازم را برای ادامه کار بالا بردن سطح در مقیاس بمراتب وسیع‌تری در آینده فراهم میسازد.

علاوه بر بالا بردن سطح آثاری که بطور مستقیم نیازمندیهای توده‌ها را برآورده میسازد، نوع دیگری از بالا بردن سطح هم هست که بطور غیرمستقیم نیازمندی‌های آنها را برطرف میسازد - آن نوع از بالا بردن سطح که مورد نیاز کادرهاست. کادرها عناصر پیشرو توده‌ها هستند و بطور کلی از توده‌ها آموزش بیشتری دیده‌اند؛ برای آنها ادبیات و هنری در سطح بالاتر کلاً لازم است. نادیده گرفتن این احتیاج اشتباه است. آنچه شما برای کادرها انجام میدهید تماماً برای

توده‌هاست ، زیرا توده‌ها را جز بوسیله کادرها نمیتوان آموزش داد و هدایت کرد . اگر ما از این هدف رو برگردانیم ، اگر آنچه ما به کادرها میدهیم ، نتواند بانان در آموزش و هدایت توده‌ها کمک کند ، کوشش ما در بالا بردن سطح ادبیات و هنر مانند تیراندازی بدون هدف خواهد شد و از اصل اساسی خدمت به توده‌های مردم جدا خواهد گشت . سخن کوتاه ، مصالح خام ادبیات و هنر که از زندگی مردم گرفته میشود در اثر کار آفریننده نویسندگان و هنرمندان انقلابی بصورت ادبیات و هنر در می‌آید که بمشابه شکل‌های ایدئولوژیک در خدمت توده‌های مردم قرار میگیرد . این از یکسو ادبیات و هنر بسیار پیشرو را دربر میگیرد که بر پایه ادبیات و هنری ابتدائی تکامل یافته و برای بخشی از توده‌ها که سطحشان بالاست ویا بویژه برای کادرهایی که در بین توده‌ها کار میکنند ، ضرور است ، و از سوی دیگر شامل ادبیات و هنر ابتدائی میگردد که از طرف ادبیات و هنر پیشرو هدایت میشود و بطور کلی اکنون مورد نیاز مبرم اکثریت قاطع توده‌هاست . ادبیات و هنر ما ، خواه در سطح بالا و خواه در سطح ابتدائی باشد ، بطور یکسان در خدمت توده‌های مردم و در درجه اول در خدمت کارگران ، دهقانان و سربازان است ؛ ادبیات و هنر ما برای آنها خلق شده و بوسیله آنها مورد استفاده قرار میگیرد . اینک که ما مسئله ارتباط میان توده‌ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح آنها را حل کردیم ، مسئله ارتباط میان متخصصین و توده‌ای کنندگان ادبیات و هنر را نیز میتوانیم حل کنیم . متخصصین ما نه فقط برای کادرها بلکه همچنین و بویژه برای توده‌ها کار میکنند . متخصصین ادبیات ما باید به روزنامه‌های دیواری توده‌ها و به رپورتاژهایی که از ارتش و دهات میرسند ، عطف توجه کنند . متخصصین ما در زمینه تئاتر

باید به گروه‌های کوچک هنرپیشگی در ارتش و دهات عطف توجه کنند. متخصصین ما در زمینه موسیقی باید به تصنیف‌های توده‌ها عطف توجه کنند. متخصصین ما در زمینه هنرهای زیبا باید به هنرهای زیبای توده‌ها عطف توجه کنند. همه این رفاقا باید با رفقای که در میان توده‌ها بکار توده‌ای کردن ادبیات و هنر مشغولند، پیوند نزدیک داشته باشند. آنها باید از یکسو توده‌ای‌کنندگان را کمک و هدایت کنند، و از سوی دیگر از این رفاقا بیاسوزند و بوسیله آنها از شیر حیات بخش توده‌ها بمنظور جاندار کردن و غنی ساختن هنر خویش بهره بگیرند تا آنکه تخصص‌شان بصورت "کاخی در میان ابرها" دور از توده‌ها و از واقعیت، عاری از مضمون و از زندگی در نیاید. ما باید متخصصین خود را گراسی بداریم زیرا که آنها برای امر ما خیلی گرانبها هستند. معدک باید بآنها بگوئیم که هیچ نویسنده و هنرمند انقلابی نمیتواند بکار خود معنائی ببخشد مگر آنکه که با توده‌ها پیوند نزدیک بپاید، افکار و احساسات آنها را بیان کند، و چون سخنگوی صدیقی بانان خدمت کند. او فقط در صورتیکه نماینده توده‌ها باشد، میتواند آنها را آموزش دهد و فقط در صورتیکه بشاگردی توده‌ها رود، میتواند معلم آنها گردد. او اگر خود را ارباب توده‌ها بداند، اگر رفتارش مانند آریستوکراتی باشد که در بین "عوام الناس" خودفروشی میکند، قریحه‌اش هر قدر هم که عالی باشد، بهیچوجه بکار توده‌ها نخواهد خورد و کارش آینده‌ای نخواهد داشت.

آیا این برخورد ما برخوردی مفیدطلبانه نیست؟ ماتریالیستها مخالف مفیدطلبی بطور اعم نیستند، بلکه مخالف مفیدطلبی فتودالی، بورژوائی و خرده بورژوائی هستند؛ آنها مخالف آن ریاکارانی هستند که در

سخن به مفیدطلبی حمله میکنند ولی در عمل پیرو خودخواهانه‌ترین و نزدیک‌ترین مفیدطلبی‌اند. در جهان هیچ "ایسمی" نیست که مافوق مفیدطلبی باشد؛ در جامعه طبقاتی فقط مفیدطلبی این یا آن طبقه میتواند وجود داشته باشد. ما مفیدطلبان انقلابی پرولتاریائی هستیم. مبداء حرکت ما وحدت منافع امروز و فردای وسیع‌ترین توده‌هایی است که پیش از ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل میدهند؛ پس ما مفیدطلبان انقلابی هستیم که وسیع‌ترین و دورترین هدفها را در برابر خود نهاده‌ایم؛ ما در شمار آن مفیدطلبان کوتاه‌نظری نیستیم که بجز منافع جزئی و فوری چیز دیگری را نمی‌بینند. اگر فی‌المثل اثری فقط خوش‌آیند عده‌قلیلی باشد ولی برای اکثریت مردم مفید نباشد و حتی زیانبخش باشد، و اگر معدک کسی این اثر را بخاطر مفیدطلبی شخص خود و یا مفیدطلبی گروه معدودی بی‌بازار تحمیل کند، در میان توده‌ها به تبلیغ آن پردازد و در آخر هم توده‌ها را به مفیدطلبی متهم سازد، در اینصورت او نه فقط به توده‌ها توهین کرده‌است، بلکه نشان داده‌است که شناخت او در باره خودش خیلی کم بوده‌است. فقط آن چیزی خوب است که برای توده‌های مردم واقعاً مفید باشد. اگر اثر شما باندازه "برف بهاری" هم زیبا باشد، ولی عجبالتاً فقط عده‌قلیلی از آن لذت ببرند، و هرگز توده‌ها همچنان بخواندن "آواز خشن‌ها" (۸) دلخوش باشند، و هرگز شما بدون آنکه در صدد بالا بردن سطح توده‌ها برآئید به نکوهش آنها اکتفا ورزید، همه سرزنش‌هایتان بی‌په‌وده خواهد ماند. مسئله‌ایکه اکنون مطرح است، اینستکه "برف بهاری" را با "آواز خشن‌ها" و بالا بردن سطح ادبیات و هنر را با توده‌ای کردن آنها وحدت دهیم. بدون چنین وحدتی، عالی‌ترین هنر، از هر کارشناسی که باشد، هیچ

چیز دیگری بجز تنگ‌نظرترین مفیدطلبی نخواهد بود؛ شما ممکن است این هنر را "ناب و عالی" بدانید، ولی این فقط شما هستید که چنین می‌گوئید، توده‌ها شما را تأیید نمی‌کنند.

همینکه ما مسئله سیاست اساسی را حل کردیم، یعنی دانستیم که باید به کارگران، دهقانان و سربازان خدمت کرد و چگونه باید خدمت کرد، مسایل دیگر مانند ترسیم جهات تاریخ و روشن زندگی و مسئله وحدت نیز حل خواهد شد. اگر همه با این سیاست اساسی موافق باشند، در آنصورت نویسندگان و هنرمندان ما، مدارس و مطبوعات و سازمانهای ما در زمینه ادبیات و هنر و در تمام فعالیت‌های ادبی و هنری ما نیز باید از این سیاست پیروی کنند. دور شدن از این سیاست خطاست؛ و آنچه با آن مطابقت نکند، باید بوجه شایسته‌ای اصلاح گردد.

## ۳

حال که معلوم شد ادبیات و هنر ما باید در خدمت توده خلق باشد، میتوانیم به بحث درباره مسئله روابط درون حزب پردازیم، یعنی مسئله رابطه میان کار حزب در زمینه ادبیات و هنر و کار حزبی در مجموع، و همچنین مسئله روابط خارجی حزب یعنی رابطه میان کار حزب در زمینه ادبیات و هنر و کار غیر کمونیست‌ها در این زمینه، به عبارت دیگر مسئله جبهه متحد در محافل ادبی و هنری.

از مسئله اول شروع کنیم. در دنیای امروز هر فرهنگ، هر ادبیات و هنری متعلق به طبقه معینی است و از سشی سیاسی مشخصی ناشی میشود. در واقع هنر برای هنر، هنر مافوق طبقات، و هنری که جدا یا مستقل از سیاست باشد، وجود ندارد. ادبیات و هنر پرولتاریائی

بخشی از مجموعه امر انقلابی پرولتاریاست و همانطور که لنین میگفت :

” چرخ و پیچی “ (۹) از مکانیسم عمومی انقلاب است . بدینجهت کار ادبی و هنری حزب در مجموعه کار انقلابی حزب موضع ثابت و مشخصی را اشغال میکند و تابع آن وظیفه انقلابی است که حزب برای دوره معینی از انقلاب مقرر داشته است . انکار این مطلب بطور حتم به دوآلیسم و یا پلورالیسم منجر میشود و ماهیتاً بانجا میانجامد که تروتسکی میخواست : ” سیاست - مارکسیستی ؛ هنر - بورژوائی “ . ما با تأکید مبالغه‌آمیز روی اهمیت ادبیات و هنر که بعد اشتباه برسد موافق نیستیم ، ولی با کم‌بها دادن با اهمیت آن نیز موافقت نداریم . ادبیات و هنر تابع سیاست است ، ولی در عین حال تأثیر بزرگی بر روی سیاست دارد . ادبیات و هنر انقلابی بخشی از مجموعه امر انقلابی است ، چرخ و پیچی از آنست ، و گرچه در مقایسه با بعضی بخشهای بازهم سهمتر ممکن است اهمیت و فوریت کمتری داشته باشد و در موضع درجه دوم قرار گیرد ، ولی چرخ و پیچ جدا نشدنی از مکانیسم عمومی است ، و بخش ضرور مجموعه امر انقلابی را تشکیل میدهد . چنانچه ما فاقد ادبیات و هنر باشیم - حتی در وسیع‌ترین و ابتدائی‌ترین مفهوم آن - جنبش انقلابی ما به پیش نخواهد رفت و پیروز نخواهد شد . ندیدن این نکته اشتباه است . بعلاوه وقتیکه ما از تبعیت ادبیات و هنر از سیاست صحبت میکنیم ، منظورمان سیاست طبقاتی است ، سیاست توده‌هاست ، نه سیاست عده قلیلی از سیاستمداران . سیاست ، خواه انقلابی و خواه ضد انقلابی باشد ، همیشه عبارتست از مبارزه يك طبقه علیه طبقه دیگر ، نه فعالیت عده اندکی از افراد . مبارزه انقلابی در جنبه ایدئولوژیک و هنری باید پیرو مبارزه سیاسی باشد زیرا بیان منسجم نیازسندیهای



طبقات و توده‌ها فقط بوسیله سیاست میسر است. سیاستمداران انقلابی، متخصصین امور سیاسی که علم یا هنر سیاست انقلابی را بلدند، در واقع چیز دیگری نیستند جز رهبران میلیون‌ها میلیون سیاستمداران دیگر که توده‌های مردم باشند. وظیفه آنها اینست که نظرات این توده‌های میلیونی سیاستمداران را گرد آورند، متبلور سازند و سپس آنها نزد توده‌ها برگردانند تا آنکه توده‌ها نظرات مذکور را بگیرند و بعمل در آورند. بنابراین آنها از جمله "سیاستمداران" نوع آریستوکرات نیستند که خود را در چهار دیواری محصور گردانند، طرح‌های بیپوده‌ای بر آب بریزند، خود را مغز بزرگ بشمارند و برای خود تبلیغ کنند که "اینجا یگانه بنگه معتبر است. آنها با بنگه‌های دیگر اشتباه نکنید". درست در همین جاست که تفاوت اصولی میان سیاستمداران پرولتاریائی و سیاست‌بازان بورژوازی منحنی نهفته است. و درست بهمین جهت است که میان خصالت سیاسی ادبیات و هنر ما و حقیقت آن می‌تواند وحدت کامل برقرار باشد. نپذیرفتن این نکته و مبتذل ساختن سیاست و سیاستمداران پرولتاریائی خطاست.

حال بمسئله جنبه متحد در محافل ادبی و هنری نظر بیافکنیم. از آنجا که ادبیات و هنر تابع سیاست است و از آنجا که مسئله اساسی در سیاست چین امروز مقاومت در برابر ژاپن است، کارکنان ادبی و هنری حزب ما در درجه اول موظفند که بر پایه موضوع مقاومت در برابر ژاپن با کلیه نویسندگان و هنرمندان غیر کمونیست (از سمپاتی‌زانه‌های حزب و نویسندگان و هنرمندان خرده بورژوازی گرفته تا تمام آن نویسندگان و هنرمندان بورژوازی و طبقه مالکان ارضی که طرفدار مقاومت در برابر ژاپن‌اند) متحد شوند. در درجه دوم ما باید با آنها بر پایه دموکراسی

متحد شویم . اما بخشی از نویسندگان و هنرمندان که طرفدار مقاومت در برابر ژاپن اند ، در این مورد با ما موافق نیستند و بدینجهت دایره این اتحاد ضرورتاً کمی تنگتر خواهد بود . در درجه سوم ما باید با آنها بر سر مسایلی که خاص جهان ادب و هنر است ، در صدد اتحاد برائیم — یعنی مسایل مربوط به شیوه و سبک ادبی و هنری ؛ ما هوادار رئالیسم سوسیالیستی هستیم ، ولی بعضی ها در این مورد با ما موافق نیستند ، از اینجهت دایره این اتحاد بازهم تنگتر خواهد شد . در حالیکه بر سر مسئله ای وحدت است ، بر سر مسئله دیگر مبارزه و انتقاد است . این موضوعات در عین اینکه از هم جدا هستند ، با یکدیگر در ارتباطند ، بطوریکه حتی در آن مسایلی که ترغیب کننده اتحاد است — مانند مسئله مقاومت در برابر ژاپن — در عین حال هم مبارزه هست و هم انتقاد . در درون جبهه متحد ، "اتحاد بدون مبارزه" ، یا "مبارزه بدون اتحاد" — مانند تسلیم طلبی و دنباله روی راست و یا تکروی و سکتاریسم "چپ" که سابقاً برای برخی از رفقا پیش آمده بود — مشی های سیاسی اشتباه آمیزند . این هم در مورد سیاست صادق است و هم در مورد ادبیات و هنر .

در میان نیروهای مختلفی که جبهه متحد چین را در صحنه ادبیات و هنر تشکیل میدهند ، نویسندگان و هنرمندان خرده بورژوا نیروی مهمی را میسازند . افکار و آثار آنها حاوی نقایص بسیاری است ، ولی آنها کم و بیش بسوی انقلاب روی میآورند و به مردم زحمتکش نزدیک میشوند . از اینرو ، بویژه این وظیفه مهمی است که ما بآنها در رفع نقایصشان یاری دهیم و آنها را به جبهه ای که در خدمت زحمتکشان است ، جلب کنیم .

## ۴

یکی از شیوه‌های اصولی مبارزه در جهان ادبیات و هنر، انتقاد ادبی و هنری است. انتقاد ادبی و هنری باید بسط و تکامل یابد. همانطور که رفقا بدرستی یادآور شدند، تاکنون کار در این زمینه بسیار ناکافی بوده است. انتقاد ادبی و هنری مسئله بفرنجی است که مستلزم تحقیقات خاص بسیار است. من در اینجا فقط بر روی مسئله اساسی، یعنی مسئله ملاک‌های انتقاد تکیه خواهم کرد. بعلاوه، نظر خودم را بطور خلاصه درباره برخی از مسایل خاصی که عده‌ای از رفقا پیش کشیدند و همچنین درباره بعضی از نظرات نادرست بیان خواهم کرد.

انتقاد ادبی و هنری شامل دو ملاک است: ملاک سیاسی و ملاک هنری. برحسب ملاک سیاسی، هر چیزی که به وحدت و مقاومت در برابر ژاپن کمک کند، هر چیزی که توده‌ها را باتفاق و وحدت اراده برانگیزد، هر چیزی که مخالف سیر قهقرائی و موافق پیشرفت باشد، خوب است؛ برعکس، هر چیزی که مغایر وحدت و مقاومت در برابر ژاپن باشد، هر چیزی که تخم نفاق و تشتت در میان توده‌ها بیاشد، هر چیزی که مخالف پیشرفت باشد و خلق را به عقب برگرداند، بد است. اما در آخرین تحلیل در تشخیص خوب از بد، بر روی چه چیز تکیه باید کرد؟ بر روی انگیزه (مقاصد ذهنی) یا بر روی نتیجه (پراتیک اجتماعی)؟ ایده‌الیست‌ها بر روی انگیزه تکیه میکنند و نتیجه را از دیده فرو میگذارند، حال آنکه هواداران ماتریالیسم مکانیکی بر روی نتیجه تکیه میکنند و انگیزه را از دیده فرو میگذارند؛ ما ماتریالیستهای دیالکتیکی برعکس آنها بر روی وحدت انگیزه و نتیجه پافشاری میکنیم. انگیزه خدمت به توده‌ها

با نتیجه که عبارت از جلب نظر توده‌هاست ، بطور ناگسستنی پیوسته است ؛ بین ایندو باید وحدت باشد . انگیزه خدمت بیک فرد یا خدمت بیکدسته کوچک خوب نیست ، انگیزه خدمت به توده‌ها بدون اینکه نتیجه آن جلب نظر توده‌ها و سودمندی بحال آنها باشد ، نیز خوب نیست . برای قضاوت درباره مقاصد ذهنی يك نویسنده یعنی اینکه آیا انگیزه وی درست و خوب بوده است ، ما نباید به اظهارات وی ، بلکه باید به اثر اعمالش ( بطور عمده به اثر آثارش ) بر روی توده‌ها در جامعه مراجعه کنیم .

پراتیک اجتماعی و نتایجش ملاکی است برای قضاوت درباره مقاصد ذهنی ویا انگیزه . انتقاد ادبی و هنری ما باید از سکتاریسم بدور باشد و ما با توجه به اصل کلی اتحاد برای مقاومت در برابر ژاپن ، باید وجود آثار ادبی و هنری را که منعکس‌کننده نظرات متنوع سیاسی هستند ، تحمل کنیم . ولی در عین حال ما در انتقاد خود باید بطور استوار بر موضع اصولی بمانیم و کلیه آثار ادبی و هنری را که حاوی نظرات ضد ملی ، ضد علمی ، ضد توده‌ای و ضد کمونیستی هستند ، مورد انتقاد شدید قرار دهیم و رد کنیم ؛ زیرا این آثار ادبی و هنری ، اگر بتوان آنها را چنین نامید ، خواه از لحاظ انگیزه و خواه از لحاظ نتیجه ، وحدت را در مقاومت در برابر ژاپن تخریب میکنند . برحسب ملاک هنری ، هر چیزی که در سطح هنری نسبتاً بالا باشد ، خوب ویا نسبتاً خوب است و هر چیزی که در سطح هنری نسبتاً پائین باشد ، بد و یا نسبتاً بد است . بدیهی است که در اینجا تأثیر اثر را بر روی جامعه نیز باید بحساب آورد . هیچ نویسنده یا هنرمندی نیست که آثار خود را زیبا نداند ؛ انتقاد ما باید اسکان دهد که آثار هنری گوناگون با یکدیگر آزادانه به رقابت پردازند ، ولی کاملاً ضرور است که آثار مذکور برحسب ملاک‌های

علم استتیک مورد انتقادی صحیح قرار گیرند تا آن هنری که در سطح نسبتاً پائین است ، بتواند بتدریج به سطح نسبتاً بالا برسد و آن هنری که پاسخگوی مقتضیات مبارزه توده‌های وسیع نیست ، بتواند به هنری بدل شود که آنها را ارضا نماید .

پس دو ملاک وجود دارد - یکی سیاسی و دیگری هنری ؛ رابطه میان ایندو چیست ؟ ممکن نیست میان سیاست و هنر ، و میان جهان‌بینی کلی و شیوه‌های آفرینش هنری و انتقاد هنری علامت تساوی گذاشت . ما نه فقط منکر وجود ملاک سیاسی مجرد و مطلق هستیم ، بلکه همچنین منکر وجود ملاک هنری مجرد و مطلق هستیم . هر طبقه در هر جامعه طبقاتی دارای ملاک خویش است ، هم ملاک سیاسی و هم ملاک هنری . ولی همه طبقات در جوامع طبقاتی ناگزیر ملاک سیاسی را در درجه اول و ملاک هنری را در درجه دوم قرار میدهند . بورژوازی پیوسته آثار ادبی و هنری پرولتاریا را ، با هر کیفیت عالی هنری هم که باشد ، رد میکند . پرولتاریا نیز باید بنوبه خود برخورد خویش را بهر اثر ادبی و هنری گذشته ، قبل از همه از روی موضعی که در آن اثر در برابر خلق اتخاذ شده و برحسب اینکه آن اثر در تاریخ نقش مترقیانه داشته یا نداشته است ، معین کند . برخی از آثاری که از نظر سیاسی از ریشه ارتجاعی هستند ، ممکن است تا اندازه‌ای ارزش هنری داشته باشند . مضمون آنها هر چقدر ارتجاعی‌تر و ارزش هنری آنها هر چقدر بیشتر باشد برای مردم زیانمندتر و بیشتر درخور بدور افکندن است . وجه مشترک ادبیات و هنر کلیه طبقات استثمارگر که در حال افول‌اند ، عبارتست از تضاد میان مضمون سیاسی ارتجاعی و شکل هنری آنها . آنچه ما خواستار آن هستیم ، وحدت سیاست و هنر ، وحدت مضمون و شکل ، وحدت مضمون

سیاسی انقلابی و شکل هنری هر چه کامل تر میباشد . آثاری که فاقد ارزش هنری هستند ، هر قدر هم از لحاظ سیاسی مترقی باشند ، بی اثر خواهند ماند . از اینجهت ما در عین حال هم مخالف آن آثار هنری هستیم که بیان کننده نظرات غلط سیاسی هستند و هم مخالف این گرایش که آثاری با "سبک شعار و اعلان" بوجود آید که نظرات سیاسی آنها درست است ولی فاقد نیروی بیان هنری هستند . ما باید در ادبیات و هنر در دو جبهه مبارزه کنیم .

هر دو این گرایشها را میتوان در فکر بسیاری از رفقای ما مشاهده کرد . خیلی از رفقا گرایش بان دارند که جنبه هنری آثار را از نظر فرو گذارند ، از اینرو آنها باید به ارتقاء سطح هنر خویش توجه کنند . ولی آنطوریکه من میبینم در لحظه کنونی بازهم جنبه سیاسی است که خطیرترین مسئله را بوجود می آورد . برخی از رفقا فاقد معلومات سیاسی ابتدائی هستند و در نتیجه انواع افکار مشوش در نزد آنان دیده میشود . اجازه بدهید چند مثال از بن ان بیاورم .

"تئوری سرشت انسانی . " آیا چیزی بنام سرشت انسانی وجود دارد ؟ البته که وجود دارد . ولی این فقط سرشت انسانی مشخص است ، نه سرشت انسانی مجرد . در جامعه طبقاتی ، هیچ سرشت انسانی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد ؛ سرشت انسانی مافوق طبقاتی وجود ندارد . ما معتقد به سرشت انسانی پرولتاریائی ، سرشت انسانی توده های مردم هستیم ، در حالیکه طبقه مالکان ارضی و بورژوازی معتقد به سرشت انسانی طبقات خود هستند ، با این تفاوت که این مطلب را بزبان نمی آورند ولی سرشت انسانی طبقات خود را بمثابة یگانه سرشت انسانی بوجود قلمداد میکنند . آن سرشت انسانی که برخی از روشنفکران

خرده بورژوا ستایش میکنند نیز جدا از توده‌های مردم و حتی ضد توده‌های است ؛ آنچه که آنان سرشت انسانی سیناسند ، ماهیتاً چیز دیگری نیست مگر اندیویدوالیسم بورژوائی . از اینجهت در نظر آنان سرشت انسانی پرولتاریائی با سرشت انسانی که مورد گفتگوی آنان است ، سازگار نیست . اینست "تئوری سرشت انسانی" که بعضی‌ها درین ان میخواهند باصطلاح تئوری ادبیات و هنر مورد حمایت خود را بر روی آن بنا کنند . این نظریه کاملاً غلط است .

"مبداء اصلی حرکت ادبیات و هنر عشق است ، عشق بشریت ."

البته میتوان عشق را مبداء حرکت گرفت ، ولی مبداء دیگری نیز هست که اصلی‌تر است . عشق بمشابه یک پدیده فکری محصول پراتیک عینی است . مبداء حرکت ما علی‌الاصول از فکر نیست ، بلکه از پراتیک عینی است . نویسندگان و هنرمندان ما که از صفوف روشنفکری برسیخیزند ، باین علت به پرولتاریا عشق میورزند که جامعه بانها فهمانده که آنها را سرنوشت مشترکی با پرولتاریا پیوند میدهد . کینه ما نسبت به امپریالیسم ژاپن از آنجاست که وی بر ما ستم روا میدارد . در جهان هیچ عشق و کینه بی‌دلیلی وجود ندارد . اما در مورد باصطلاح "عشق بشریت" ، از موقعیکه بشریت به طبقات تقسیم گردیده ، هرگز عشقی چنین کلی و شامل وجود نداشته‌است . تمام طبقات حاکم گذشته خوششان می‌آید که چنین عشقی را سوعظه کنند ، عده زیادی از "حکیمان و خردمندان" نیز چنین میکردند ، اما تا امروز هیچکسی آنها در واقع عملی نساخته‌است ، زیرا که این در جامعه طبقاتی اسری غیرممکن است . عشق واقعی بشریت فقط وقتی میسر خواهد گشت که طبقات در سراسر جهان از میان بروند . جامعه را طبقات به گروه‌های آنتاگونیستی متعددی تقسیم کرده‌اند ؛

فقط پس از برافتادن طبقات است که عشق تمام بشریت به ظهور خواهد رسید ، عجزاً چنين عشقی وجود ندارد . ما نمیتوانیم دشمنان خود را دوست بداریم ، ما نمیتوانیم زشتی‌های جامعه را دوست بداریم ، هدف ما برانداختن آنهاست . عقل سلیم اینطور حکم میکند ؛ آیا ممکن است که برخی از نویسندگان و هنرمندان ما هنوز هم این حقیقت را نفهمند ؟

” آثار ادبی و هنری همیشه روشنائی و تاریکی را بنسبت متساوی ، درست نصف به نصف ، عرضه داشته‌اند.“ این ادعا حاکی از آشفتگی فکری بسیار است . این درست نیست که ادبیات و هنر همیشه اینطور عمل کرده‌اند . بسیاری از نویسندگان خرده بورژوائی هرگز روشنائی را نیافته‌اند . آثار آنها فقط تاریکی را برملا میکند و ”ادبیات افشاگر“ نام گرفته‌است . بعضی از آثار آنان فقط به اشاعه بدبینی و دلزدگی از زندگی اختصاص یافته‌است . برعکس ، ادبیات شوروی در دوران ساختمان سوسیالیسم علی‌الاصول روشنائی را توصیف میکند . البته نقایص کار ، چهره‌های منفی را هم نشان میدهد ، ولی فقط باین منظور که روشنائی را در مجموعه تابلو نمایان‌تر گرداند ، نه اینکه آنها را بنسبت ”نصف به نصف“ عرضه بدارد . نویسندگان و هنرمندان بورژوائی ادوار ارتجاعی ، توده‌های انقلابی را مثل یاغیان نشان میدهند و خود را چون مقدسان — این عوض کردن جای روشنائی و تاریکی است . فقط نویسندگان و هنرمندان واقعاً انقلابی میتوانند این مسئله را بدرستی حل کنند که چه چیز را باید تجلیل کرد و چه چیز را باید افشا نمود . تمام نیروهای سیاه که به توده‌های مردم زیان میرسانند ، باید افشا گردند و کلیه مبارزات انقلابی توده‌های مردم باید مورد تجلیل قرار گیرند — اینست وظیفه عمده نویسندگان و هنرمندان انقلابی .



”وظیفه ادبیات و هنر همواره افشاگری بوده است.“ این ادعا مانند ادعای فوق حاکی از ناآشنائی با علم تاریخ است. در بالا گفتیم که ادبیات و هنر هرگز تنها با افشاگری اکتفا نمی‌کرده است. آماج افشاگری نویسندگان و هنرمندان انقلابی هیچگاه توده‌های مردم نیست، بلکه فقط تجاوزکاران، استثمارگران، ستمکاران و نفوذ شوم آنها بر روی خلق است. البته توده‌های مردم هم نقایصی دارند که باید بوسیله انتقاد و انتقاد از خود در درون خلق رفع گردد؛ این انتقاد و انتقاد از خود یکی از مهمترین وظایف ادبیات و هنر است. اما اینرا بهیچوجه نمیتوان بمشابه نوعی از ”افشاء مردم“ قلمداد کرد. در مورد مردم فقط مسئله بر سر آموزش و بالا آوردن سطح آنهاست. فقط نویسندگان و هنرمندان ضد انقلابی هستند که خلق را بصورت ”احمق مادرزاد“ توصیف میکنند و توده‌های انقلابی را بصورت ”یاغیان جبار“ نشان میدهند.

”ما هنوز در دوره طنزنویسی هستیم و هنوز به سبک نگارش لوسیون احتیاج داریم.“ لوسیون که در زیر سلطه نیروهای سیاه بسر میبرد و از آزادی بیان محروم بود، کاملاً حق داشت که از استهزا و طعنه‌زنی تند در قالب مقالات طنزآمیز برای نبرد استفاده کند. ما نیز باید فاشیست‌ها، مرتجعین چینی و هر آنچه‌زی را که بخلق صدمه میرساند، بشدت بیاد تمسخر بگیریم؛ اما در منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیا و در پایگاههای ضد ژاپنی واقع در پشت جبهه دشمن، در آنجا که نویسندگان و هنرمندان انقلابی از آزادی و دموکراسی کامل برخوردارند و این آزادی و دموکراسی فقط از عناصر ضد انقلابی سلب شده است، شکل مقالات طنزآمیز نباید بطور ساده بشکل مقالات لوسیون باشد. ما میتوانیم بلند صحبت کنیم و هیچ احتیاجی نیست که به تعبیرات پوشیده و غیرمستقیم

که درك آنها برای توده‌های مردم دشوار است ، توسل جوئیم . اما در مورد خود خلق و نه دشمنان وی ، لوسیون در " دوره طنزنویسی " هیچگاه خلق انقلابی و یا حزب انقلابی را تمسخر نمی‌کرد و یا مورد حمله قرار نمیداد و این مقالات طنزآمیز در لحن کاملاً با مقالاتی که علیه دشمن متوجه بودند ، فرق داشت . در بالا گفتیم که باید از نقایص خلق انتقاد کرد ، اما باید این کار را در حالی انجام دهیم که واقعاً در موضع خلق جای گرفته‌ایم و انتقاد ما باید پر باشد از آرزوی آتشین به دفاع از خلق و آسوزش وی . اگر با رفقای خود چنان رفتار کنیم که با دشمن میکنیم ، در آنصورت در موضع دشمن جای گرفته‌ایم . آیا این بان معنی است که ما از طنزنویسی اعراض میکنیم ؟ نه ، طنزنویسی همیشه ضرور خواهد بود . ولی چندین نوع طنزنویسی وجود دارد : نوعی که متوجه دشمن است ، نوعی که متوجه متحدین است ، و نوعی که متوجه صفوف خودمان است و در هر يك از این موارد باید طور دیگر برخورد کنیم . ما مخالف طنزنویسی بطور کلی نیستیم ، ولی مخالف آنیم که از طنزنویسی سوء استفاده شود .

"من در عدد ستایش و مداحی نیستم ؛ آثاری که روشنائی را تجلیل میکنند ، حتمی نیست که عالیقدر باشند و آثاری که تاریکی را توصیف میکنند ، حتمی نیست که بیقدر باشند ." از دو حال خارج نیست : اگر شما نویسنده یا هنرمند بورژوائی باشید ، پرولتاریا را نخواهید ستود بلکه بمدح و ثنای بورژوازی خواهید پرداخت ؛ اگر شما نویسنده یا هنرمند پرولتاریائی باشید ، بمدح و ثنای بورژوازی نخواهید پرداخت بلکه پرولتاریا و خلق زحمتکش را خواهید ستود . آثاری که "جنبه‌های تابناك" بورژوازی را مداحی میکنند حتمی نیست که عالیقدر باشند

و آثاری که جنبه‌های ظلماتی آنها توصیف میکنند ، حتمی نیست که بیقدر باشند ؛ آثاری که جنبه‌های تابناک پرولتاریا را میستایند ، حتمی نیست که فاقد قدر و منزلت باشند ، اما آثاری که باصطلاح ” تیرگی‌های ” پرولتاریا را توصیف میکنند ، حتماً بیقدرند - آیا این حقایق را سراسر تاریخ ادبیات و هنر تأیید نکرده‌است ؟ چرا ما نباید خلق را که آفریننده تاریخ بشر است بستائیم ؟ چرا ما نباید پرولتاریا ، حزب کمونیست ، دموکراسی نوین و سوسیالیسم را بستائیم ؟ اما اشخاصی هستند که هیچ شور و شوقی برای امر خلق نشان نمیدهند و در برابر مبارزه و پیروزیهای پرولتاریا و پیش‌آهنگش حالت تماشاگری را دارند که در حاشیه نشسته و هر چه که در برابرشان میگذرد ، برایشان یکسان است ؛ آنچه که مورد علاقه آنهاست ، آنچه که از تبلیغش خسته نمیشوند ، عبارتست از شخص خودشان و گاهی هم چند نفر دیگر از گروه کوچک هم مسلکانشان . بدیهی است که این اندیویدوالیست‌های خرده بورژوا ابا دارند از اینکه کارهای خطیر و فضائل خلق انقلابی را بستایند ، همت آنها را در نبرد و ایمانشان را به پیروزی بالا برند . اینگونه اشخاص در واقع چیز دیگری نیستند جز سوریانه‌های حریصی که در صفوف انقلاب رخنه کرده‌اند ؛ خلق انقلابی را بهیچ روی نیازی پاینگونه ”سرایندگان” نیست .

” اینجا مسئله موضع‌گیری در میان نیست ؛ موضع طبقاتی من درست است ، نیت من خوب است و خیلی خوب میفهمم ، فقط بیانم عیب دارد و اینستکه حالا نتیجه کار بد از آب درآمده‌است . ” من هم اکنون از نظریه ماتریالیسم دیالکتیک درباره انگیزه و نتیجه صحبت کردم ، اینک میخواهم سؤال کنم : آیا مسئله نتیجه مسئله موضع‌گیری نیست ؟ اگر کسی در

عمل فقط از انگیزه خود پیروی کند و به نتیجه عمل خود واقعی نگذارد ، چون پزشکی خواهد بود که بنویشتن نسخه‌هایی اکتفا ورزد بدون آنکه ببیند نسخه‌هایش چقدر از بیماران را بهلاک رسانده‌است ؛ و یا مانند حزب سیاسی‌ای خواهد بود که فقط بصدور اعلامیه اکتفا ورزد بدون آنکه بهیچوجه در اندیشه تحقق آنها باشد . اجازه بدهید پیرسم آیا چنین موضعی درست است ؟ آیا چنین نیاتی خوب است ؟ البته در صورتی هم که نتیجه کار پیش بینی شود ، باز بروز اشتباه محتمل است ، اما اگر واقعیات ثابت کنند که نتیجه منفی است و باز در تعقیب همان راه اصرار شود ، آیا باز هم میتوان گفت که نیت خوب در کار بوده‌است ؟ در قضاوت درباره یک حزب سیاسی و یا یک پزشک باید به پراتیک ، به نتیجه عمل آنها نگاه کرد ؛ قضاوت درباره یک نویسنده نیز باید همینطور باشد . شخصیکه دارای نیت حقیقتاً خوب است ، باید نتایج عمل را در نظر بگیرد ، تجارب بدست آمده را جمع‌بندی کند و شیوه‌ها و یا - در مورد آفرینش ادبی و هنری - طرز بیان را مورد مطالعه قرار دهد . شخصیکه دارای نیت حقیقتاً خوب است ، باید از کمبودها و اشتباهات کار خود با صداقت تمام انتقاد کند و مصمم برفع آنها گردد . درست باین دلیل است که کمونیست‌ها شیوه انتقاد از خود را بموقع اجرا میگذارند . فقط چنین موضعی درست است . فقط در این پروسه عملی جدی که تحت تأثیر احساس مسئولیت گذشته میشود ، میتوان بتدریج دریافت که کدام موضع درست است و بتدریج آنرا بدست آورد . اگر کسی در پراتیک باین سمت نرود ، اگر کسی باین اکتفا ورزد که با لحن قاطع بگوید : " فهمیده‌ام " ، معلوم است که در واقع هیچ چیز نفهمیده‌است .

" دعوت ما به مطالعه مارکسیسم بمعنای تکرار اشتباه ماتریالیسم

دیالکتیک در مورد شیوه آفرینش ادبی و هنری است ، بمعنای حقه شدن استعداد های خلاق است . " ما بمطالعه مارکسیسم میپردازیم تا اینکه به جهان ، به جامعه ، به ادبیات و هنر از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بنگریم و نه باین منظور که بجای تألیف آثار ادبی و هنری بنگارش دروس فلسفه دست بزنیم . مارکسیسم درست همانطوریکه تئوریهای اتمی و الکترونی را در علم فیزیک شامل میشود ولی نمیتواند جایگزین آن گردد ، رئالیسم را در آفرینش ادبی و هنری نیز دربر میگیرد ولی نمیتواند بر جای آن بنشیند . فرمولهای دگماتیک پوچ و خشک باعث ویرانی استعداد های خلاق میشود و نه فقط این استعدادها را بلکه در درجه اول خود مارکسیسم را ویران میسازد . " مارکسیسم " دگماتیک هرگز مارکسیسم نیست بلکه ضد مارکسیسم است . پس آیا مارکسیسم هیچ استعداد خلاق را ویران نمیسازد ؟ چرا ، مسلماً استعداد های خلاق فتودالی ، بورژوائی ، خرده بورژوائی ، لیبرالیستی ، اندیویدوالیستی ، نیمیلیستی و همچنین استعداد های خلاق هنر برای هنر ، استعداد های آریستوکراتیک ، منحط ، بدبینانه و سایر استعداد های خلاق غیر توده ای و غیر پرولتاریائی را ویران میسازد . اگر چنین استعداد هائی در نزد نویسندگان و هنرمندان پرولتاریائی وجود دارد ، آیا نباید آنها را ویران ساخت ؟ بعقیده من چرا ، باید این کار را بقاطع ترین وجهی انجام داد ، زیرا همزمان با ویران ساختن آنها میتوان نور را بنیاد نهاد .



مسایلی که در اینجا مورد بحث قرار گرفتند ، در محافل ادبی و هنری ما در ین ان موجودند . این نشان دهنده چه چیزی است ؟ این

نشان میدهد که در محافل ادبی و هنری ما هنوز سبک‌های نادرست کار وجود دارد ، و رفقای ما هنوز گرفتار بسیاری از تقایص مانند ایده‌آلیسم ، دگماتیسم ، تخیلات پوچ ، پرحرفی ، خوار شمردن پراتیک ، جدائی از توده‌ها و غیره هستند ؛ همه اینها جنبشی مؤثر و جدی برای اصلاح سبک کار را ضرور میسازد .

عده زیادی از رفقای ما هنوز نظر روشنی درباره تفاوت میان پرولتاریا و خرده بورژوازی ندارند . بسیاری از اعضاء حزب فقط از لحاظ تشکیلاتی عضو حزب‌اند ، ولی هنوز از لحاظ ایدئولوژیک کاملاً و یا اصلاً بحزب نپیوسته‌اند . هنوز مغز آنها از انبوه آلودگی‌های طبقات استثمارگر پر است ؛ آنها بهیچوجه نمیدانند ایدئولوژی پرولتاریائی ، کمونیسم و یا حزب چیست . آنها نزد خود چنین فکر میکنند : ایدئولوژی پرولتاریائی چیست ؟ این همان "چرند قدیمی" است . آنها غافل‌اند از اینکه فرا گرفتن این "چرند" آنقدر آسان نیست . حتی اشخاصی هستند که هرگز در تمام طول زندگی خود کوچکترین بوئی از کمونیست بودن نبرده‌اند و فقط زمانی کارشان پایان خواهد پذیرفت که از حزب بروند . بنابراین با آنکه حزب ما و صفوف ما را بطور عمده عناصر پاک و صادق تشکیل میدهند ، برای اینکه جنبش انقلابی را طوری رهبری کنیم که بازهم بهتر تکامل یابد و سریع‌تر به‌هدف برسد ، باید حزب و صفوف ما را هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از لحاظ سازمانی بطور جدی منظم گردانیم . برای آنکه در سازمان نظم برقرار شود ، باید قبلاً در زمینه ایدئولوژیک نظم برقرار ساخت ، باید مبارزه ایدئولوژی پرولتاریائی را بر ضد ایدئولوژی غیر پرولتاریائی بسط و تکامل بخشید . از هم اکنون در محافل ادبی و هنری بین آن مبارزه ایدئولوژیک درگیر شده‌است ، و این بسیار لازم

است. روشنفکرانی که از خرده بورژوازی برخاسته‌اند، همواره با کلیه وسایل و از آنجمله بوسیله ادبیات و هنر با سرسختی تمام تلاش میکنند که خودشان را جلوه دهند، نظرات خود را پخش کنند و سیخوهند که که حزب و دنیا را طبق سیمای خود تغییر شکل دهند. در چنین صورتی وظیفه ماست که فریاد بزنیم: آهای "رفقا"! اینطور نمیشود! پرولتاریا خودش را با شما جور نخواهد کرد! پیروی از شما بمعنای پیروی از طبقه مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ است، بمعنای خطر مرگ برای حزب و میهن است. پس از چه کسی باید پیروی کرد؟ حزب و جهان را تنها میتوان طبق سیمای پیش‌آهنگ پرولتاریا تغییر سیما داد. ما از رفقای خود که در محافل ادبی و هنری هستند، انتظار داریم بر اهمیت این بحث بزرگ آگاهی یابند و فعالانه در این مبارزه شرکت جویند تا آنکه همه رفقای ما بصورت عناصر سالم در آیند، تا آنکه صفوف ما از لحاظ ایدئولوژیک و سازمانی به وحدتی اصیل نائل آید و استحکام یابد.

بسیاری از رفقای ما در اثر اغتشاش فکری نمیتوانند بخوبی میان پایگاههای انقلاب و نواحی تحت سلطه گومیندان تفاوت بگذارند و از اینجهت اشتباهات بسیاری مرتکب میشوند. عده کثیری از رفقای که باینجا آمده‌اند مستقیماً از مساکن زیر شیروانی‌های شانگهای (۱۰) سیآیند؛ این رفقا که این مساکن را بقصد آمدن به پایگاههای انقلابی ترک گفتند، نه فقط از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر بلکه همچنین از دورانی تاریخی به دوران تاریخی دیگر عبور کرده‌اند. در آنجا جامعه‌ای است نیمه فئودالی و نیمه مستعمره تحت سلطه مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ؛ در اینجا جامعه‌ای است انقلابی و دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا. پانهادن به پایگاههای انقلابی بمعنای ورود به دورانی است که تاریخ چندین هزار

ساله چین هرگز نظیر آنرا ندیده‌است ، دورانی که قدرت بوسیله توده عظیم خلق اعمال میشود . اشخاصی که در دور و بر ما هستند ، کسانی که تبلیغات ما متوجه آنهاست ، با آن یکی‌ها یکی تفاوت دارند . دوران کهن سپری شده‌است و هیچگاه باز نخواهد گشت . از اینجهت ما باید بدون کمترین تردید باین توده‌های نوین پیوندیم . اگر رفقای ما که در بین توده‌های نوین زندگی میکنند ، همانطور که قبلاً گفتیم ” فاقد شناخت و تفاهم ” باشند و نظیر ” قهرمانانی که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش بدهند ” باقی بمانند ، وقتیکه بدهات بروند ، با دشواریهای بسیاری روبرو خواهند شد و حتی در اینجا ، درین ان هم مشکلات فراوانی برایشان ایجاد خواهد شد . برخی از رفقا ممکن است بگوید بگویند : بهتر است که من همچنان برای خوانندگان ” پشت جبهه بزرگ ” (۱۱) چیز بنویسم ، و این شغلی است که من خوب میشناسم و چنین کاری ” اهمیت ملی ” دارد . این نظری است کاملاً غلط . ” پشت جبهه بزرگ ” هم تغییر میپذیرد . خوانندگان آنجا حاضر نیستند که نویسندگان پایگاههای انقلاب پیوسته همان داستانهای کهنه را برایشان تکرار کنند ، بلکه منتظرند که از انسانهای نوین ، از جهان نوین با آنها صحبت شود . از اینرو هر اثری هر قدر مستقیم‌تر برای توده‌های پایگاههای انقلاب نوشته شده باشد ، اهمیت ملی اش بیشتر خواهد بود . در «هزیمت» (۱۲) فادیف فقط صحبت از دسته کوچکی از پارتیزانهاست و این اثر بهیچوجه بمنظور ارضاء ذوق خوانندگان جهان کهن آفریده نشده ، معذک در سراسر جهان تأثیر کرده است ، لااقل آنطور که میدانید تأثیر عظیمی در چین داشته است . چین به پیش میرود ، بعقب بر نمیگردد و در پیشروی خود بوسیله پایگاههای انقلاب رهبری میشود ، نه بوسیله نواحی عقب‌مانده .



رفقای ما در جریان اصلاح سبک کار خویش باید در درجه اول باین نکته اساسی پی‌برند .

از آنجا که ضرورتاً باید بدوران جدید ، بدوران توده‌ها پیوست ، لذا باید مسئله رابطه میان فرد و توده‌ها بطور قطعی حل شود . بیائیم و ایندو بیت شعر لوسیون را شعار خود سازیم :

ابروان را بالا میکشم و در برابر آن هزارانی که انگشت خود را بسوی من نشانه رفته‌اند بسی‌اعتنا میایستم ،

سرم را خم میکنم و بجان و دل گاو کودک میشوم . (۱۳)

در اینجا ” هزاران ” اشاره بدشمن ماست ، و ما هرگز در برابر دشمن ، هر قدر هم که درنده‌خو باشد ، سرخم نمیکنیم . ” کودک ” در اینجا سمبل پرولتاریا و توده‌های خلق است . همه کمونیستها ، همه انقلابیون ، همه کارکنان ادبی و هنری انقلابی باید از لوسیون سرسشق بگیرند ، باید ” گاو ” پرولتاریا و توده‌های مردم باشند و پشت خود را برای حمل وظایف خود تا دم واپسین خم کنند . روشنفکران برای اینکه بتوانند با توده‌ها در آسیزند ، بتوانند بآنها خدمت کنند ، باید از پروسه‌ای بگذرند که در آن آنها و توده‌ها یکدیگر را متقابلاً بشناسند . این پروسه ممکن است و یقین است که بدون رنج و اصطکاک بسیار طی نمیشود ولی اگر شما کاملاً مصمم باشید بمقصود خواهید رسید .

من امروز فقط در باره چند مسئله مربوط به سمت‌گیری اساسی جنبش ادبی و هنری خودمان صحبت کردم ، بازهم مسایل خاص بسیاری وجود دارد که محتاج به مطالعه‌ای عمیق است . من اطمینان دارم که شما ، رفقا ، مصممید براهی که نشان داده شده ، بروید . من اطمینان دارم که شما در جریان اصلاح سبک کار و در طول دوران طولانی مطالعه و کار

خواهید توانست خود و هنر خود را تحول بخشید ، خواهید توانست آثار برجسته فراوانی بوجود آورید که سورد استقبال پرشور توده‌های مردم قرار گیرند ، و همچنین خواهید توانست جنبش ادبی و هنری را در پایگاه‌های انقلاب و در سراسر چین بمرحله جدید و درخشانی برسانید .

### یادداشتها

- ۱ - مراجعه شود به لینن : « سازمان حزب و ادبیات حزب » . لینن در این مقاله خطوط مشخصه ادبیات پرولتری را ترسیم میکند و مینویسد : « این ادبیات ادبیاتی آزاد خواهد بود زیرا که آنچه پیوسته به صفوفش نیروی جدید خواهد بخشید سوجدونی و جاه‌طلبی نخواهد بود ، بلکه اندیشه سوسیالیسم و دلبستگی به زحمتکشان خواهد بود . این ادبیات ادبیاتی آزاد خواهد بود زیرا که این ادبیات نه به فلان خانم سیر شده و نه به آن 'ده هزار آدم ممتاز' دلتنگ که از چاقی خویش رنج میبرند خدمت میکند بلکه به میلیونها میلیون مردم زحمتکش خدمت میکند که گل سر سبد کشورند ، نیرو و آینده آنها . این ادبیات ادبیاتی آزاد خواهد بود که آخرین کلام اندیشه انقلابی بشریت را با تجربه و کار زنده پرولتاریای سوسیالیست بارور خواهد ساخت و بطور مداوم باعث تأثیر متقابل تجربه گذشته ( سوسیالیسم علمی که سوسیالیسم را از شکل‌های بدوی تخیلی آن جدا کرد و بآن امکان تکامل همه‌جانبه بخشید ) و تجربه کنونی ( مبارزه کنونی رفقای کارگر ) خواهد گردید . »
- ۲ - لیان شی چیو عضو یک حزب ضد انقلابی - حزب ناسیونال سوسیالیست مدت مدیدی به پخش افکار بورژوازی ارتجاعی آمریکا در زمینه‌های هنر و ادبیات پرداخت ، با خشم و کین بمبارزه علیه انقلاب دست زد و کوشید ادبیات و هنر انقلابی را از اعتبار بپندازد .
- ۳ - پس از آنکه ژاپن در ۱۹۳۷ پکن و شانگهای را متصرف شد ، جو زوه ژن و جان زی پین بمهاجمان ژاپنی پیوستند .
- ۴ - لو سیون : « نظریات من درباره اتحادیه نویسندگان چپ » در کلکسیون « دو دل » ، کلیات ، چاپ چینی ، جلد ۴ .

- ۵ - مراجعه شود به قطعه لو سیون « مرگ » از « ضمیمه » در « آخرین کلکسیون مقالات تألیف شده در چیه جیه تین » ، کلیات ، چاپ چینی ، جلد ۶ .
- ۶ - « گاوچران کوچولو » اپرت بسیار متداول است در چین که فقط دو نقش در آن بازی میشود : نقش گاوچران و نقش يك دختر دهقان ؛ مضمون این قطعه علی‌الاصول مناظره‌ای است که بوسیله این دو نفر بشکل آواز انجام میشود . در آغاز جنگ مقاومت ضد ژاپنی این شکلی اپرت با متن جدیدی برای تبلیغات بر ضد ژاپن مورد استفاده قرار گرفت و مدتی با استقبال بسیار روبرو گردید .
- ۷ - هیروگلیفهای چینی برای نوشتن شش کلمه فوق نسبتاً ساده است و فقط از چند خط تشکیل میشود . از این جهت عادتاً در نخستین درسهای زبان چینی در کتابهای دبستانی سابق از آنها استفاده میشد .
- ۸ - « برف بهاری » و « آواز خشن‌ها » نام دو تصنیف است از ولایت چو ( در سه قرن پیش از میلاد ) . موسیقی تصنیف اول در سطحی بالاتر از موسیقی تصنیف دوم بود . در « منتخبات نثر و نظم شاهزاده جائو مین » در ضمن « پاسخ‌های سون یو به شاهزاده چو » حکایت میشود که در پایتخت ولایت چو کسی به زمزمه « برف بهاری » پرداخت و فقط چند ده نفر با او هم آواز شدند ، ولی وقتی که به خواندن « آواز خشن‌ها » آغاز کرد هزاران نفر بموافقت او با آواز آمدند .
- ۹ - مراجعه شود به لینن : « سازمان حزب و ادبیات حزب » . مؤلف مینویسد : « ادبیات باید بصورت بخشی از امر کل پرولتاریا درآید ، بصورت « چرخ و پیچی » در مکانیسم عظیم سوسیال دموکراسی ، مکانیسمی که واحد و تقسیم ناپذیر است و بوسیله همه پیش‌آهنگان آگاه همه طبقه کارگر بکار افتاده است . »
- ۱۰ - منظور اطاقهای کوچک در عمارات شانگهای بود که معمولاً در پهلوی پله‌های عقبه خانه ساخته میشد . این اطاقها خیلی تنگ و تاریک و حق‌الاجاره آن نسبتاً کم بود . نویسندگان و هنرمندان ، روشنفکران و کارمندان جزء ادارات که فقیر بودند اکثراً این نوع اطاقها را کرایه میکردند .
- ۱۱ - « پشت جبهه بزرگ » در زمان جنگ مقاومت ضد ژاپنی به نواحی وسیعی گفته میشد که در چین جنوب غربی و شمال غربی بوسیله متجاوزین ژاپنی اشغال نشده بود و تحت نظارت گومیندان قرار داشت . اصطلاح مذکور در برابر اصطلاح « پشت جبهه کوچک » بود که پیاپیگاههای ضد ژاپنی که در پشت جبهه دشمن قرار داشت و بوسیله حزب کمونیست رهبری میشد اطلاق میگردد .

۱۲ - « هزیمت » رمانی است از نویسنده مشهور شوروی آ. فادیف که در ۱۹۲۷ انتشار یافت و بوسیله لوسیون بزبان چینی ترجمه شد. این اثر نبرد دسته‌ای از پارتیزانها مرکب از کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی سیبری را نشان میدهد که در هنگام جنگ داخلی در اتحاد شوروی بر ضد باند ضد انقلابی عمل میکردند.

۱۳ - مراجعه شود به لو سیون: « برای مسخره کردن خودم »، در « کلکسیون خارج از کلکسیون »، کلیات، چاپ چینی، جلد ۷.

www.KetabFarsi.com

# سیاستی که دارای اهمیت فوق‌العاده است

( ۷ سپتامبر ۱۹۴۲ )

از آن زمان که کمیته مرکزی حزب سیاست "سپاهیان کمتر ولی بهتر و دستگاه اداری ساده‌تر" را تدوین کرد سازمان‌های حزبی در بسیاری از پایگاه‌های ضد ژاپنی طبق رهنمود کمیته مرکزی نقشه کار خود را کشیدند و باین کار پرداختند. رفقای رهبر منطقه مرزی شان سی - حه به - شان دون - حه نان این وظیفه را محکم بدست گرفته و در اجرای سیاست مذکور سرمشق شدند. اما در برخی از پایگاه‌ها چون رفقای ما آنرا بخوبی در نیافته‌اند در صدد اجرای مجدد آن بر نیامدند. این رفقا هنوز به ارتباط این سیاست با وضع فعلی و با سایر سیاستهای حزب پی نبرده‌اند و آنرا بعنوان سیاستی که دارای اهمیت فوق‌العاده است در نظر نمیگیرند. این مسئله چندین بار در ستون‌های روزنامه «جیه فان ژیبائو» مورد بحث قرار گرفته است و امروز می‌خواهیم توضیحاتی چند بر آن بیفزائیم.

کلیه سیاستهای حزب متوجه از پای در آوردن تجاوزکاران ژاپنی است. جنگ مقاومت از پنجمین سال خود عملاً وارد آخرین مرحله خود

---

متن حاضر سر مقاله‌ایست که رفیق مائو تسه دون برای روزنامه ین ان موسوم به «جیه فان ژیبائو» نوشته‌است.

شده است ، یعنی مرحله سباززه برای پیروزی . وضع در طی این مرحله غیر از آن است که در دو سال اول جنگ ویا در دو سال بعد از آن بود . آنچه سال پنجم و ششم جنگ را مشخص میگرداند اینست که ما در عین حال که به پیروزی نزدیک میشویم با بزرگترین دشواریها روبرو هستیم ؛ عبارت دیگر ما در ”ظلمت پیش از سپیده دم“ بسر میبریم . این وضع در مرحله کنونی در کلیه کشورهایی که با فاشیسم در جنگاند ، در سراسر چین و نه فقط در پایگاههای ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید وجود دارد ، ولی حدت آن بویژه در این پایگاههاست . ما میکوشیم که تجاوزکاران ژاپنی را در عرض دو سال از پای در آوریم . و این دو سال سالهایی بسیار سخت و از دو سال اول جنگ و دو سال بعد از آن بسیار متفاوت خواهد بود . رهبران حزب انقلابی و ارتش انقلابی ما باید این خصوصیت را از پیش به بینند . وگرنه در دنبال حوادث کشیده خواهند شد ، با وجود مساعی خویش قادر بتأمین پیروزی نخواهند بود و حتی ممکن است به انقلاب لطمه بزنند . راست است که اکنون در پایگاههای ضد ژاپنی که در پشت جبهه دشمن برپاست دشواریهای بمراتب بیشتری به پیش آمده اما این دشواریها هنوز وخامت شدید ندارد . معذک اگر سیاست صحیحی در بین نباشد ممکن است اینها بصورت جدیترین دشواریها در آید . افراد ناآزموده اغلب خود را با وضع قبلی یا وضع فعلی فریب میدهند و می پندارند که آینده بهیچوجه غیر از این نخواهد بود . آنها قادر نیستند پیش بینی کنند که ممکن است کشتی به صخره‌ای بخورد و خورد شود ، و نمیتوانند خونسردی خود را حفظ نمایند و به سکان کشتی چنان فرمانی دهند که از کنار سنگ بگذرد . صخره‌هایی که ممکن است بر سر راه کشتی جنگ مقاومت باشد کدام است ؟ این صخره‌ها